

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۰۲

(صفحه ۷۱-۹۰)

## علاءالدین اودهی و ترجیع بند او

دکتر عباس بگجانی\* - دکتر امید سروری\*\*

### چکیده

علاءالدین اودهی از شاعران ایرانی تبار سده دهم هجری در شبه‌قاره است. مشهورترین اثر او ترجیع‌بندی است که به تقلید از فخرالدین عراقی سروده است. این ترجیع‌بند در شبه‌قاره شهرت دارد و چنان مقبولیتی کسب کرده که به مکتب‌خانه‌ها راه یافته و در رده متون آموزشی جای گرفته است. هم‌اکنون دست‌نویس‌های متعددی از آن در دست است و در سده اخیر بارها به صورت سنگی چاپ شده است. متنی با این درجه از اهمیت در مطالعات شبه‌قاره، هنوز به صورت علمی و روشمند تصحیح نشده و متن منقحی از آن در دست نیست. نگارندگان در این مقاله کوشیده‌اند گامی در این راه بردارند.

**کلیدواژه‌ها:** علاءالدین اودهی، ترجیع‌بند، متون آموزشی در شبه‌قاره، تصحیح نسخه.

## ۱. مقدمه

پس از روی کار آمدن صفویان در ایران و افزایش برخی تعصبات و سخت‌گیری‌های نابه‌جا عرصه بر اصحاب فکر و فرهنگ تنگ شد. گروهی از دانشوران و ادیبان ایرانی به آسیای صغیر رفتند و به دربار سلاطین عثمانی پیوستند و شمار بیشتری راه هند را در پیش گرفتند و به خدمت شاهان گورکانی درآمدند. با حضور تعداد زیادی از شاعران و ادیبان تراز اول فارسی‌زبان در هند، زبان فارسی در آن اقلیم گسترش یافت و چنان در شبه‌قاره ریشه دوانید که تا چندین قرن از مهم‌ترین زبان‌های رایج در شبه‌قاره به شمار می‌رفت. علاءالدین اودهی یکی از صدها شاعری بود که در آن روزگار به هند رفت و در آنجا مأوا گزید. او که در ایران گمنام و ناشناخته بود در هند ترجیع‌بندی عرفانی سرود که با نام «ما مقیمان» زبانزد خاص و عام شد و بعدها در زمرهٔ متون آموزشی مکتب‌خانه‌ها درآمد. موضوع مقاله حاضر تصحیح این ترجیع‌بند براساس نسخه‌هایی معتبر و عرضهٔ اطلاعاتی دربارهٔ پیشینهٔ آن، تقلیدهایی که از آن صورت گرفته، و چاپ‌ها و ترجمه‌های آن است.

## ۲. علاءالدین اودهی

میرسید علاءالدین اودهی / اودی، متخلص به علاء، عارف و شاعر ایرانی تبار شبه‌قاره، در حدود سدهٔ دهم هجری در خراسان زاده شد و بعدها به هند رفت و در اوده<sup>۱</sup> ساکن شد (تبریزی، برگ ۱۶۵؛ اوحدی بلیانی، ج ۵، ص ۲۸۰۴؛ صبا، ص ۵۵۶؛ آرزو، ج ۲، ص ۱۰۳۲)<sup>۲</sup>. مؤلف نزهة الخواطر (حسنی، ج ۴، ص ۲۳۲) او را از نوادگان سید احمد بغدادی مشهور به ماهرو<sup>۳</sup> و در تصوف از شاگردان شیخ عبدالسلام بن سعدالدین بجنوردی<sup>۴</sup> دانسته است. خود علاءالدین نیز «صاحب مقامات علیّه و کشف و کرامات سنیه بود» (گوپاموی، ص ۵۱۲) و «خوارق بسیار از او نقل می‌کنند» (بداؤنی، ج ۳، ص ۴۳). گذشته از این‌ها «در فنّ موسیقی هم مهارت کمابینگی داشت» (گوپاموی، ص ۵۱۲).

۱. از کهن‌ترین شهرهای هند که امروزه در ایالت اوتارپرادش هند قرار دارد (دربارهٔ آن نک: دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ج ۱، ص ۶۸۶).

۲. از ابیات ترجیع‌بند اوست:

گر به هندوستان شدیم چه باک سبزه گلشن خراسانیم

۳. دربارهٔ او نک: نسیمی، ص ۸۳.

۴. دربارهٔ او نک: حسنی، ج ۴، ص ۱۷۸.

از شاگردان علاءالدین، فرزندش میر سید ماهرو را نام برده‌اند و نیز میر سید علی نلهری را که در سال ۹۹۸ق در حادثه‌ای به دست چند دزد به قتل رسید (بداؤنی، ج ۳، ص ۴۳). عبدالقادر بداؤنی (وفات: ۱۰۲۴ق) گزارش این حادثه را در ضمن شرح احوال علاءالدین آورده و با این کار موجب شده است برخی تذکره‌نویسان بعدی به اشتباه تصور کنند این ماجرا مربوط به خود علاءالدین بوده (از جمله نک: گوپاموی، ص ۵۱۲؛ صبا، ص ۵۵۶)، حال آنکه علاءالدین در سال ۹۶۸ یا ۹۷۷ق درگذشته است (حسنی، ج ۴، ص ۲۳۲). علاءالدین را در اوده به خاک سپرده‌اند و در روزگار میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، از امیران دربار اکبرشاه و معاصر علاءالدین، مدفن او زیارتگاه مردم بوده است (لعلی بدخشی، ص ۱۱۶۳).

از اشعار برجای‌مانده از اودهی ترجیع‌بند او مشهور شده و جز آن تذکره‌نویسان (کامی قزوینی، ص ۴۰۳؛ تبریزی، برگ ۱۶۶؛ گوپاموی، ص ۵۱۲؛ اوحدی بلیانی، ج ۵، ص ۲۸۰۴؛ صبا، ص ۵۵۶؛ حسینی سنهلی، ص ۲۰۷؛ امین احمد رازی، ص ۴۰۹؛ اخلاص، ص ۱۷۲؛ قاطعی هروی، ص ۸۷) تنها ابیاتی پراکنده از این غزل او را ذکر کرده‌اند:

ندانم آن گل خودرو چه رنگ‌وبو دارد	که مرغ هر چمنی گفت‌وگوی او دارد
نشاط باده‌پرستان به انتها برسید	هنوز ساقی ما باده در سیو دارد
بیا که از هوس سرو قامتت، چشمم	به زیر هر مژه از خون هزار جو دارد
اگر ملانکه را سحر چشم او خواهد	ز آسمان برین بر زمین فرود آرد
بهشت از در و بام تو زیب و فر گیرد	بهار از رخ و زلف تو رنگ و بو دارد
حدیث عشق تو تنها نه من کنم تقریر	که هرکه هست ازین گونه گفت‌وگو دارد
به جست‌وجوی نیابد کسی مراد، ولی	کسی مراد بیابد که جست‌وجو دارد
متاع دل به کف دلبری سپار، علا	که این متاع گرانبمایه را نکو دارد <sup>۱</sup>

### ۳. ترجیع‌بند علاءالدین

مشهورترین شعر اودهی ترجیع‌بند ۲۰۹ بیتی اوست که در ۲۱ بند سروده شده است. این

۱. گفته‌اند عتابی نکلو (مقتول ۱۰۲۰ق) مدعی بود مطلع این غزل سروده اوست (اوحدی بلیانی، ج ۵، ص ۲۸۰۴؛ آرزو، ج ۲، ص ۱۰۳۲؛ حسینی، برگ ۱۱۱) و «دگر مردم اهل طبع به نام سید محمد نجفی نیز می‌خواندند» (حسینی، برگ ۱۱۱).

ترجیع‌بند از نخستین منظومه‌هایی بود که در مکتب‌خانه‌های هند به کودکان می‌آموختند و چون با عبارت «ما مقیمان» آغاز شده، آن را «ما مقیمی» می‌گفتند (نبریزی، برگ ۱۶۶). مضمون کلی ترجیع‌بند آموزه‌های صوفیانه و نکته‌های عرفانی است که بارزترین آن‌ها مطالبی است از قبیل اشاره به ظهور خداوند در عناصر مختلف گیتی به اشکال مختلف و عجز آدمیان از مشاهده او به چشم ظاهر؛ ستایش عشق و ذکر ماجرای دیرین ستیز عقل و عشق و شکست ناگزیر عقل در این پیکار؛ حلاوت درد هجران و احتراز عارف از درمان آن؛ استقبال عاشق حقیقی از محنت و ملامت و اینکه عاشقان مستحق بلا و اندوه‌اند؛ ارجحیت عشق بر هر چیزی و رها شدن مبتلای آن از تعلق و دلبستگی به جز آن؛ و سرانجام اظهار عجز در توصیف و ادراک جلال و جمال خداوند.

اودهی اگرچه در روزگار اوج و اعتلای سبک هندی زندگی می‌کند و مثل بسیاری از شاعران این دوره از ایران به هند رفته است، اما نشانه برجسته‌ای از تأثیر این امور در ترجیع‌بند او دیده نمی‌شود. مضمون و زبان ترجیع‌بند بیشتر به شاعران سبک عراقی نزدیک است و البته این چندان هم غریب نیست؛ چراکه پیش‌تر گفتیم که او ترجیع‌بند خود را به اقتفای شعر فخرالدین عراقی سروده است. گذشته از این نکته که واژه‌ها جملگی آشنا و پرکاربردند و لغت دشوار و مهجوری در سروده اودهی به چشم نمی‌خورد، نحو و ترتیب اجزای جمله هم در سخن او غالباً طبیعی است و از این‌رو ابیات روشن و صریح‌اند و تعقید و ابهامی ندارند. اصطلاحات و تعابیر معمول شاعران متصوفه، به‌ویژه از آن قبیل که در شعر فخرالدین عراقی هست، مانند شاهد و خط و خال و زلف و لعل و زَنار و خَمار و بت و ترسا هم جابه‌جا در شعر او به کار رفته است.

### ۳-۱. پیشینه و تقلیدها

تا آنجا که می‌دانیم، پیش از علاءالدین، فخرالدین عراقی (وفات: ۶۸۸ق) نخستین شاعری است که در دیوان او غزلی هست که با ترجیع‌بند اودهی شباهت‌هایی دارد. مطلع این غزل چنین است:

ما مقیمان آستان توایم      عندلیبان بوستان توایم

(عراقی، ص ۳۵۷)

علاء‌الدین خود به این نکته اذعان کرده که ترجیع‌بندش را به پیروی از عراقی سروده است:

از عراقی صد آفرین شنود سخنم گر کسی برد به عراق<sup>۱</sup>

پس از عراقی، سلمان ساوجی (وفات: ۷۷۸ق) هم ترجیع‌بندی به همین سبک و سیاق سروده است که با این بیت آغاز می‌شود:

ما مریدان کوی خماریم سربه مسجد فرو نمی‌آریم

(سلمان ساوجی، ص ۴۶۸)

بعد از رواج و اشتها ترجمیع‌بند علاء‌الدین، شاعران زیادی به تقلید از آن پرداختند و اشعاری در همان وزن و قالب و گاه با مضامین متفاوت سرودند. از جمله این مقلدان می‌توان به این شاعران اشاره کرد:  
- بیدل دهلوی (وفات: ۱۳۳ق):

ما حریفان بزم اسراریم مست جام‌شهود دیداریم

(بیدل دهلوی، ج ۱، ص ۲۵۳)

- نورعلی‌شاه (وفات: ۱۲۱۲ق):

ما مقیمان تخت تحمیدیم سرفرازان تاج تمجیدیم

(نورعلی‌شاه، ص ۸۹)

- رکن‌الدین مرادشاه لاهوری (وفات: ۱۲۱۵ق):

ما مریدان پیر خماریم جز به میخانه رونمی‌آریم

(نوشاهی، ج ۲، ص ۳، ۲۱۵۰)

- محمدحسن اشرف اله‌آبادی (وفات: ۱۲۶۵ق):

ما حریفان بزم دل‌داریم باده‌پیمای ساغر یاریم

(همو، ج ۳، ص ۱۶۰۳)

۱. تذکره‌نویسان (بداونی، ج ۳، ص ۴۳؛ صبا، ص ۵۵۶) بیت ذیل را به عراقی نسبت داده‌اند و آن را بند ترجیع‌بندی دانسته‌اند که منبع الهام علاء‌الدین بوده است:

که جهان صورت است و معنی دوست ور به معنی نظر کنی همه اوست

حال آنکه امروز این بیت در دیوان عراقی نیست، بلکه بند ترجیع‌بندی است در دیوان خواجوی کرمانی (ص ۵۰۷).

– غلام رسول حنفی (۱۳ ق):

ما مطیعان امر جباریم رخ به شرک و بدع نمی‌آریم

(هموز، ج ۱، ص ۴۸۱)

– غلام‌محمد بن خضر (وفات: ۱۳۲۵ ق): ما مقیمان... (هموز، ج ۳، ص ۱۸۷۶)

– بهاء‌الدین بهایی سندی (وفات: ۱۳۵۲ ق): ما شهیدان... (هموز، ج ۳، ص ۱۶۶۷)

– محمد ابراهیم یاسینی (وفات: ۱۳۸۴ ق):

ما مریدان پیر احباریم رخ به اهل حدث نمی‌آریم

(هموز، ج ۱، ص ۴۸۰)

– غلام صمدانی رامپوری (۱۴ ق):

ما پرستار حضرت یاریم رو به اغیار او نمی‌آریم (هموز، ج ۳، ص ۲۰۴۱)

عنوان ترجیع‌بند او، که آن را در سال ۱۳۲۹ ق سروده، نفحات معرفت است و با توجه به آغاز آن به پرستار حضرت نیز مشهور شده است.

در کنار این موارد باید به ترجیع‌بند مشهور هاتف اصفهانی (وفات: ۱۱۹۸ ق) اشاره کرد که در لفظ و مضمون با شعر علاء‌الدین شباهت‌ها و اشتراکاتی دارد و این می‌تواند نشانه‌ای باشد از اینکه هاتف نیز در سرودن ترجیع‌بند خود سرودهٔ علاء‌الدین یا یکی از نظیره‌های آن را پیش چشم داشته است.<sup>۱</sup>

### ۳-۲. نسخه‌ها

چنان‌که گفته شد ترجیع‌بند علاء‌الدین در زمرهٔ متون آموزشی شبه‌قاره قرار داشت و از نخستین متونی بود که کودکان در مکتب‌خانه‌ها خواندن را با آن آغاز می‌کردند. بنابراین طبیعی است که تعداد قابل‌توجهی از نسخه‌های این ترجیع‌بند برجای مانده باشد. تا آنجا که جُسته‌ایم در کتابخانه‌های هند، پاکستان و ایران ۳۳ دست‌نویس از این ترجیع‌بند شناسایی شده که کهن‌ترین آن‌ها از این قرار است:

– نسخهٔ شمارهٔ ۴۰۸، کتابخانهٔ علمای آکادمی لاهور، کتابت سید شمس‌الدین

۱. از جملهٔ این همانندی‌هاست: وزن مشترک، تکرار الفاظ و عبارات «ترسا، زَنار، سروش، اولی‌الابصار، وحده لا اله الا هو» و محوریت مضمون «تجلی خداوند در همهٔ عناصر خلقت».

چشتی، سده ۱۱ ق (منزوی ۱، ج ۷، ص ۷۰۳).

– نسخه کتابخانه محمد رمضان هری‌پور در سرگودهای پاکستان، سده ۱۱ ق (نوشاهی ۱، ج ۳، ص ۱۸۶۱).

– نسخه شماره O-7280/54، مجموعه آذر در دانشگاه پنجاب لاهور، کتابت محمد مؤمن، ۱۰۴۹ ق (همان‌جا).

– جنگ شماره ۸۸۴۱/۳۹، کتابخانه مجلس، کتابت میرجمال‌الدین محمد، چهارشنبه هفتم شوال ۱۱۱۵ ق (طباطبایی، ص ۱۷۲).

– نسخه شماره ۲۸۱۰، کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، ۱۱۷۱ ق (Ivanow, p.413).

– نسخه شماره ۲۲۵۹، کتابخانه موزه سالار جنگ، سده ۱۳ ق (Muhammad ashraf, 5, p.382).

– جنگ شماره ۱۵۵۹۲، کتابخانه ملی، کتابت رحیم رفیعا معروف به احتشام دیوان، ۱۳۵۰ ق (وبگاه کتابخانه ملی).

– جنگ شماره ۲۶۷/۴، کتابخانه آیت‌الله حائری طبسی، بدون تاریخ (حافظیان، ج ۱، ص ۱۲۵).

### ۳-۳. چاپ‌ها و ترجمه‌ها

در طول سال‌های مختلف، ترجیع‌بند علاء‌الدین، به صورت مستقل و گاه در کنار آثاری دیگر، بیش از ۴۰ بار چاپ سنگی شده است (نک: نوشاهی ۲، ج ۳، ص ۲۰۱۱؛ مشار، ج ۴، ص ۴۴۶۲؛ Arberry, II, p.272).

تا امروز، ترجیع‌بند علاء‌الدین به دو زبان اردو و انگلیسی ترجمه شده است. دو مترجم ناشناس به طور مجزا در سال‌های ۱۳۰۷ ق و ۱۳۴۸ ق ابیات این اثر را به اردو برگردانده‌اند و شاه منیر عالم نیز در سال ۱۳۳۷ ق ترجمه‌ای انگلیسی از آن به دست داده است (نوشاهی ۲، ج ۳، ص ۲۰۱۳).

### ۴-۳. متن ترجیع‌بند

پیش‌تر گفته شد که نسخه‌های قدیمی‌تر ترجیع‌بند علاء‌الدین در کتابخانه‌های هند و پاکستان نگهداری می‌شود. متأسفانه به‌رغم تلاش بسیار و جست‌وجوی گسترده،

دستیابی به این نسخه‌ها برای نگارندگان فراهم نشد. در این مقاله، نسخه‌های زیر مبنای تصحیح متن ترجیع‌بند بوده و با توجه به صحت و درستی ضبط‌ها بدین ترتیب از آن‌ها استفاده شده است:

– (گ) دست‌نویس شماره ۷۲۶۸ کتابخانه گنج‌بخش مورخ ۱۲۸۵ق (منزوی ۲، ج ۳، ص ۱۷۵۹) که هرچند قدمت چندانی ندارد ضبط‌های صحیح آن نشان می‌دهد از روی نسخه‌ای موثق استنساخ شده است و این موضوع را نسخه کتابخانه ملی و چاپ‌های سنگی ترجیع‌بند هم تأیید می‌کند.

– (ج) جنگ شماره ۸۸۴۱/۳۹ کتابخانه مجلس مورخ ۱۱۱۵ق که قدیمی‌ترین نسخه موجود در ایران است؛ اما ضبط‌های آن اغلب مخدوش و نادرست است.

جز این دو، به جنگ شماره ۱۵۵۹۲ کتابخانه ملی مورخ ۱۳۵۰ق و نیز برخی چاپ‌های سنگی از جمله دو چاپ سال ۱۲۶۱ق در چاپخانه‌های حسنی و علوی در لکهنو، چاپ سال ۱۳۰۲ در چاپخانه فتح‌الکریم بمبئی و چاپ بی‌تاریخ چاپخانه منشی نول‌کشور مراجعه شده که همگی تقریباً با نسخه کتابخانه گنج‌بخش هم‌سان‌اند و اختلافات جزئی در ضبط‌های آن‌ها حاصل غلط‌خوانی‌های کاتبان است.

ما مقیمان کوی دلداریم	رخ به دنیای دون <sup>۱</sup> نمی‌آریم
بلبلانیم کز قضا و قدر	اوقتاده جدا ز گلزاریم
مرغ شاخ درخت لاهوتیم	گوهر دُر ج گنج اسراریم
به امید عبیر خاک درش	فارغ از نافه‌های تاتاریم
بنده بندگان مستانیم	خادم خادمان خماریم
غم اورا به دل همی خواهیم	محنتش را به جان خریداریم
گویم اورا به دل که یا <sup>۲</sup> هوهو	زانکه پیوسته سز اظهاریم
تا مگر بار درگهش یابیم	هر دم از دیده خون همی باریم
دیرگاه است کز بشارت غیب	هر سحر مژده‌ای همی داریم

که به چشمان دل مبین جز دوست

هرچه بینی بدان که مظهر اوست

۲. ج: به جان ودل.

۱. ج: دنیای و دین (۱).



لب تورشک رنگ مرجان است بر سر لاله عنبرافشان است عاشقان را به جای قرآن است گوی خوبی تورا به چوگان است جای طوطی به شکرستان است یارب، این درد را چه درمان است وصف حسنت نه حد امکان است دم‌به‌دم خون ز دیده باران است این سخن هر صباح گوینان است	رخ تو غیرت گلستان است دلبراً، سنبلت به خوشبویی صفحه روی تو به آیت خال برگ ریحان تورا به نسرين است خط به لعلت و سیلنتی دارد به نشد دردم از علاج طیب می‌نیارم زدن به وصف تو دم تا شد از پیش دیده نقش رخت بلبل شاخسار گلشن قدس
--	---

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

لیک در چشم ما نمی‌آیی بوالعجب مانده‌ام که هر جایی زانکه مشهورتر به یکتایی چهره‌های بتان یغمایی خرم آن دم که پرده بگشایی گاه پیری و گاه برنایی گاه موجی و گاه دریایی در چپ و راست و زیر و بالای از دل زار صوت شیدایی	به جهان در همیشه پیدایی ای که در هیچ‌جا نداری جا در لباس دویی نمی‌گنجی روشن از آفتاب طلعت توست از جمالت که بی‌مثال آمد گاه مستی و گاه هشیاری گاه دُزی و گاه غواصی اندرون و برون و از پس و پیش دوش گوینده‌ای ادا می‌کرد
---	--

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

گوشه زاهدانه بازگذار خلق را نیست حاجت عطار بکنم سجده بر در خمّار	مشک‌بوی است گوشه گلزار عطر بی‌بیز است باد نوروزی چه عجب گر در این چنین ایام
--	---

برکشیم جبۀ دوتارویبه  
گل نار آن که در خزان می‌خواند<sup>۱</sup>  
هر<sup>۲</sup> دم از باد صبح بر آتش  
از گل تازه عنبرافشان است  
روشن است از نظارۀ نرگس  
چون به بستان سرای در رفتیم  
خوش درآیم به حلقۀ زَنار  
«وَقِنَارٌ نَبَا عَذَابِ النَّارِ»  
طعنه‌ها می‌زند بسی گلنار  
کوه و صحرا و کوچه و بازار  
مردم دیدهٔ اولی‌الابصار  
می‌شنیدیم از در و دیوار  
که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

می‌رسد این ترانه از هر سو:  
ناوک اندر کمان خود دارد  
تا کند پنجه با مبارز عشق  
جان من بی رُخ تو فاخته‌وار  
سر به پیش تو می‌نهم هر دم  
ای ز روی تو دیده‌ها روشن  
دید چون چشم شیرگیر تو را  
زاهدا، بگذر از دوئی و درآ  
گر تو را گوش جان نباشد کر  
«وَحَدَهٌ<sup>۳</sup> لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»  
شاهدان را بهانه در ابرو  
عقل را نیست زور در بازو  
سال‌ها شد که می‌کند کوکو  
پیش بت سجده می‌برد هندو  
وی ز موی تو نافه‌ها خوشبو  
به بیابان نهاد رخ آهو  
در ره عشق یک‌دل و یک‌رو  
بالیقین بشنوی تو از هر سو  
که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

باغ را مژدهٔ بهار آمد  
هر طرف بانگ بلبلان برخاست  
از شکن‌های طرهٔ سنبل  
چشم نرگس ز ساغر لاله  
صبحدم بر سر عروس چمن  
نکعت نافهٔ تثار آمد  
مرغ در مرغزار زار آمد  
بوی گیسوی آن نگار آمد  
باده نادیده در خمار آمد  
ابر نوروز در نثار آمد

۳. گ: نغمه.

۲. ج: این.

۱. ج: می‌گفت.

چهره گل به چشم غمناکان  
در<sup>۱</sup> گلستان نسیم عنبربو  
چون رخ یار غمگسار آمد  
هر<sup>۲</sup> سحرگاه مشکبار آمد  
زاغ را در دو دیده خار آمد  
نالهای کز دل هزار آمد  
صوفیان را به صد صفا می‌گفت  
سرخ شد پای قمری از گل سرخ<sup>۳</sup>

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

هرکه وصف نگار می‌گوید  
پیر ما سر عالم مستی  
سخن آبدار می‌گوید  
با دل هوشیار می‌گوید  
باز مشک تتار می‌گوید  
خبر زلف یار می‌گوید  
باغبان پیش گل به موسم گل  
بلبل اندر خزان به شاخ کهن  
سرود در باغ وصف بالایش  
چون کشم زلف عنبرینش را  
مرغ دستان سرای روضه راز<sup>۵</sup>  
خبر زلف یار می‌گوید  
گلّه جور خار می‌گوید  
قصه نوبهار می‌گوید  
از سر انکسار می‌گوید  
هر کسی مار مار می‌گوید  
صبحدم زارزار می‌گوید

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

ای ز بهر تو عالمی غمناک  
بر جمال و جلال چهره<sup>۶</sup> تو  
جان هریک فتاده در ناپاک  
همه را کور دیده ادراک  
می‌شود رام توسن افلاک  
هر که در راه حق بود چالاک  
می‌نخواهند از کسی تریاک  
شهبواری ست عشق کز بيمش  
ننهد پا به کوچه باطل  
زهرنوشندگان جام غمت

۴. ج: عنبربو.

۳. ج: گل لعل.

۲. ج: در.

۱. ج: از.

۵. ج: دستان سرای دررفتم (!)؛ گ: روضه گل.

۶. ج: جلال و جمال قدرت

تُرک عشق تو عاشقانت را می‌گشود وز کسی ندارد باک  
آه من سوخت استخوان مرا آتشی زد به خرمن خاشاک  
خنجر عشق یار بار دگر می‌کند سینه‌های یاران چاک  
بشنوی از زبان هر موجود ساعتی گر ز غیر گردی پاک<sup>۱</sup>

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

گر خوری جرعه‌ای ز ساغر غم جام جمشید را زنی بر هم  
ملک شادی همی دهند به باد مالکان غم و بلا در دم  
دردمندان زخم تیغ فراق می‌نخواهند از کسی مرهم  
گر به دریا درافتند به وجد<sup>۲</sup> رشته دلشان نگرده<sup>۳</sup> نم  
برترین عالمی ست گر دانی عاشقان را بیرون ازین عالم  
چون به خود عیش<sup>۴</sup> را حرام کنی حرم عشق<sup>۵</sup> را شوی محرم  
تاندزد بلا گریبانست دامن عیش را نگیری کم  
گر بجویی صفات ذات خدا نظری کن به مظهر آدم  
ساز عشق ار به چنگ درگیری بشنوی از نوای زیر و بم<sup>۶</sup>

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

از غم و درد گر نیایی تنگ دامن شادی آری اندر چنگ  
در مقامات منزل جانان جان من، کی رسی به مرکب لنگ  
گر خوری جرعه ملامت را شیشه ننگ را زنی بر سنگ  
بر بساط بلا به سربازی راست‌بازان نمی‌کنند درنگ  
اول از پرده خودی به‌درآی بعد ازان کن به راه عشق آهنگ  
گر ببیند نگارخانه غیب<sup>۷</sup> مانی از خود نهان کند ارژنگ

۱. بیت از «گ».  
۲. ج: درافتند چه باک.  
۳. نگیرد؟  
۴. گ: خویش.  
۵. ج: ذات.  
۶. گ: نوای ناله بم.  
۷. گ: عشق.

عشق خون‌ریز دشنه‌ای‌ست کزو  
او فتادیم در بیابانی  
کلماتی برون نمی‌آید  
غیر ازین از دهان<sup>۲</sup> وحش و پلنگ  
کفن کشتگان نیابد رنگ<sup>۱</sup>  
بی‌کس و با کسی نه صلح و نه جنگ

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

یار با شیشه شراب رسید  
ماه‌رویان به رخ نقاب کشند  
دل من رفت سوی مژگانش  
چون نظر کرد گل به رخسارش  
پیر ما عشق آن جوان<sup>۳</sup> دارد  
تُرک من بهر کشتنم با تیغ  
زانکه قربان تیر و ترکش او  
بر رخس<sup>۵</sup> داغ آتشین بنهاد  
چون ره عقل را خطا کردم  
راحت اندر دل خراب رسید  
بین که آن شوخ بی‌نقاب رسید  
گویا سیخ را کباب رسید  
از حیا بر رخس گلاب رسید  
این حکایت به شیخ و شاب رسید  
بر سرم از پی ثواب رسید  
یارم از خانه<sup>۴</sup> بی‌حجاب رسید  
آه من چون به ماهتاب رسید  
من دیوانه را خطاب رسید

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

در بیابان درد حیرانیم  
او فتادیم در قفس ناگاه  
گه خرابیم و گاه معموریم  
گه جهودیم<sup>۷</sup> و گاه زَناریم  
گه طیبیم و گاه بیماریم  
گه صوفی و گاه رَقاصیم  
راه شهر دوا نمی‌دانیم  
می‌ندانیم تا چه مرغانیم  
گه امیریم و گاه دربانیم<sup>۶</sup>  
گاه ترسا و گاه مسلمانیم  
گاه دردییم و گاه درمانیم  
گاه گریان و گاه خندانیم

۳. ج: عشق نوجوان.  
۶. ج: سلطانیم (!)

۲. ج: غیر از آواز مرغ.  
۵. گ: دلش.

۱. بیت از «گ».  
۴. ج: یار همخانه (!)  
۷. ج: گاه رهبان (!)

گاه منظور چشم عشاقیم      گاه ناظر به روی<sup>۱</sup> خوبانیم  
گر به هندوستان شدیم چه باک      سبزه<sup>۲</sup> گلشن خراسانیم  
تا بیاموختیم اجدد عشق      رقمی غیر ازین نمی‌دانیم

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

هر که را دیده شد به روی تو باز      آمد از عشق<sup>۳</sup> خوب رویان باز  
و آن که از جام عشق شد مدهوش<sup>۴</sup>      هیچ‌گاهی به هوش نامد باز  
گر بخواهی که بینی اش بردوز      دیده‌ها را ز<sup>۵</sup> غیر او چون باز  
حرف درمان ز لوح سینه بشوی      نامه درد چون کنی آغاز  
از دل و جان نثار ناوک دوست      جان فدا می‌کنند اهل نیاز  
چون نظر می‌کنم به نقش رخت      پرتو حق بینم اندر باز  
گر بجویند باز دریا بنند      دل محمود را به زلف ایاز  
دوش خود را به خواب می‌دیدم      پیش دولت‌سرای صفت<sup>۵</sup> راز  
بر ردم تخت<sup>۶</sup> درش ناگاه      از درونش برآمد این آواز

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

ای دل دوستان به روی تو شاد      خانه شادی از زُخت آباد  
گر ببیند لبان شیرینت      نقش شیرین ز دل گند فرهاد  
هرگز از بندگیت سر نکشد      در جهان هیچ بنده و آزاد  
مادر دهر چون تو فرزند می      از ازل تا ابد نه دید و نه زاد  
گر قبولم کنی و گر مردود      نتوانم زدن دم ایـرراد  
شحنه عشق تو به ملک دلم      می‌فزاید برون ز حد بیداد  
پیش محراب طاق ابرویت      سروری نیست آن که سر نهاد

۳. ج: روی.

۲. گ: بلبیل.

۱. ج: چشم (!)

۵. ج: به (!)

۴. ج: عشق بی‌هوش است.

دی به دیوان عشق دررفتم      تا ز نادیدنت کنم فریاد  
هم در آن دم سروش مژده‌گزار      از سر لطف این ندا درداد  
که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

قصه عاشقانه می‌گویم      نه چو هریک فسانه می‌گویم  
رمز فقر و یگانگی به نیاز      با فقیر و یگانه می‌گویم  
روز و شب به زلف و روی نگار<sup>۱</sup>      وصف مرآت و شانه می‌گویم  
سخنان زمانه غدار      هم به اهل زمانه می‌گویم  
در دیوانگی همی‌گویم      عاقلی را بهانه می‌گویم  
ساغر لاله دیده‌ام به چمن      زان حدیث چمانه می‌گویم  
چون لب و زلف و خال او دیدم      شکر و دام و دانه می‌گویم  
خبر خواری از<sup>۲</sup> خرابی دهر      بی‌خودان را شبانه<sup>۳</sup> می‌گویم  
چون که واقف شدم ز پرده راز      دم‌به‌دم این ترانه می‌گویم  
که به چشمان دل مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

ای رُخت نور دیده عشاق      وی دَرَت قبله‌گاه هر مشتاق  
تو به خوبی بُت‌انداری جفت      زانکه هستی به خوب‌رویی طاق  
دلبران گرچه دل برنند ولیک      از همه دل‌بری علی‌الاطلاق  
زهرنوشندگان جام غمت      می‌نخواهند شربت<sup>۴</sup> تریاق  
دل عشاق ساخته‌ست<sup>۵</sup> هدف      تیر چشم بُتان سیمین ساق  
دیگران می‌کشند ساغر وصل      ما غریبان مدام دُرد<sup>۶</sup> فراق  
مستحق بلا و اندوهیم      عاشقان را بلاست استحقاق  
از عراقی صد آفرین شنود      سخنم گر کسی برد به عراق

۱. ج: باز با عزدلان مرات کار (؟)

۲. ج: و.

۳. ج: بی‌خودم زان به خانه.

۴. ج: می‌نخواهند از کسی.

۵. ج: ساختند (!)

۶. ج: زهر.

مخبران دیار عالم عشق<sup>۱</sup> این خبر می‌دهند در آفاق  
که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

تازه شد بوستان به موسم گل  
می‌دهد نافه‌های چین بر باد  
برگ‌های گل از پی خوبان  
باغبان بر سمند باغ انداخت  
نظری کن به نرگس مخمور  
از دم قوول بلبلان سحر  
باز و دزاج را به صحن چمن  
من مخمور<sup>۳</sup> در چنین روزی  
از پی آنکه چون<sup>۵</sup> شوم واصل  
ناگهان این شنیدم از صلصل

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

هرکه عشق تو را به جان دارد  
دلیم از تیر غمزه چشمت  
صوفی ما عجب سبکسار است  
گرچه ما جرم بی‌عدد داریم<sup>۶</sup>  
هیچ‌گه دل به دلبری ندهد  
سر خود را اگر فدا سازی  
طالب بار بزم مه‌رویای  
ثُرک من از برای<sup>۷</sup> کشتن من  
هر که او جز یکی نمی‌بیند<sup>۸</sup>

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

۴. ج: کرده (!)  
۸. گ: نمی‌داند.

۳. ج: مهجور.  
۷. ج: من باز بهر.

۲. ج: لعل.  
۶. ج: کردیم.

۱. ج: قدس.  
۵. ج: کی.



قرب او را وصال می‌گویند	چهره‌اش را چو ماه می‌خوانند <sup>۱</sup>
ابروش را هلال می‌گویند	خط‌نویسان دهان و زلفش را
به غلط میم و دال می‌گویند	داغ سوز شرار سینه ماست
بر رخس آنکه خال می‌گویند	جرعه‌نوشان باده لعلش
جام جم را سفال می‌گویند	مسند شاه را گدایانش
پای صفّ نعال می‌گویند	ناقصان دستگاه دنیا را
پایگاه کمال می‌گویند	قصه ناقبول و قول قبیح
روز و شب قیل و قال می‌گویند	صوفیان در ره صفا هر دم
از سر وجد و حال می‌گویند	

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

هر که را مایه یقین باشد	خاتم همّت بلندش را
دیده او خدای بین باشد	غیر حق کس نباشدش منظور
مه‌ره آسمان نگین باشد	می‌رسد <sup>۲</sup> عاقبت به عیش مدام
نظر عارفان چنین باشد	بنده‌ای کوز خواجگی برهد
هر که او دائماً حزین باشد	آن که شد محرم سرای صفات
عالمش بنده کمین باشد	ای که نایی <sup>۳</sup> دمی به دین خدای
حرم ذات را قرین باشد	رهروی کو چشید ساغر وصل <sup>۴</sup>
کار دین را خلل بدین باشد	در نشان مراد ذاکر حق <sup>۶</sup>
با خود او <sup>۵</sup> را مدام کین باشد	
هر مرادی که هست این باشد	

که به چشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدان که مظهر اوست

دوش رفتم به سوی حمّامی      دیدم آنجا یکی دلارامی

۱. گ: می‌بینند.      ۲. ج: برسد.  
۳. ج: آن که نامد (!)  
۴. ج: صلح (!)  
۵. ج: خودی (!)  
۶. گ: داستان مراد ذاکر عشق.

چابکی، دلبری و بی‌باکی  
سروقدی و یاسمین‌بویی  
تندخویی و مردم‌آزاری  
گاه در بحث حیل‌پردازی<sup>۱</sup>  
عاشقان را همی نمود عیان  
چون مرا دید سوی خود<sup>۲</sup> طلبید  
متحیر شدم چنان که نماند  
می‌ندانم که اندران حیرت

نازکی، مه‌رخی، گل‌اندامی  
سرکشی، خونخوری و خودکامی  
مست‌چشمی و ساغرآشامی  
گاه در علم عشوه علامی  
از رخ و زلف، کفر و اسلامی  
تاناوآزد ز روی انعامی  
در من از هوش و آگهی<sup>۳</sup> نامی  
که مراداد این چو<sup>۴</sup> پیغامی

که به چشمان دل‌مبین جز دوست  
هر چه بینی بدان که مظهر اوست

#### ۴. نتیجه‌گیری

بررسی احوال و ترجیع‌بند علاءالدین اودهی نشان می‌دهد که با وجود تحقیقات و تتبعات گسترده و ارزشمند دربارهٔ نفوذ و تأثیر زبان فارسی در شبه‌قاره، هنوز هم آثاری می‌توان یافت که به‌رغم برخورداری از ارج و شهرت در میان فارسی‌زبانان این حوزه و جای گرفتن در ذهن و ضمیر آنان، در ایران گمنام و ناشناخته‌اند. شناساندن این آثار و عرضهٔ صورتی صحیح از متن آن‌ها وظیفه‌ای است که بیش از همه بر عهدهٔ ایرانیان است.

#### منابع

آرزو، سراج‌الدین علی‌خان، مجمع النفایس، تصحیح زیب‌النسا علی‌خان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۸۳.  
اخلاص، کشن‌چند، همیشه‌بهار، تصحیح وحید قریشی، انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۷۳.  
امین احمد رازی، هفت اقلیم، تصحیح محمدرضا طاهری، سروش، تهران، ۱۳۷۸.  
اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد، عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و

۱. ج: حیل‌پیمایی. ۲. ج: مرا سوی خویشتن. ۳. ج: عاقلی (!)

۴. گ: به وصالی که داد؛ ضبط «وصالی» در این بیت موجب شده است برخی (از جمله عباسی ۱: ۹۷ و Ivanow p.413) به اشتباه، سرایندهٔ ترجیع‌بند را شاعری به نام وصالی بدانند.

آمنه فخر احمد، میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.  
 بداونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، تصحیح احمد علی صاحب، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران،  
 ۱۳۸۰.

بیدل دهلوی، عبدالقادر، کلیات، تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی‌داکانی، الهام، تهران، ۱۳۷۶.  
 تبریزی، ابوطالب، خلاصه الافکار، نسخه شماره ۴۳۰۳ کتابخانه ملک.  
 حافظیان، ابوالفضل، فهرست نسخ خطی کتابخانه طبسی حائری، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۳.  
 حسنی، عبدالحی، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، دائرة المعارف العثمانية، حیدرآباد دکن،  
 ۱۳۷۴ ق.

حسینی، عمادالدین محمود، خزینة گنج الہی، نسخه خطی شماره ۶۴۶ کتابخانه برلین.  
 حسینی سنبلہی، میر حسین دوست، تذکرہ حسینی، نول کشور، لکهنو، ۱۲۹۲ ق.  
 خواجوی کرمانی، دیوان، تصحیح احمد سهیلی‌خوانساری، کتابفروشی محمودی و بارانی، تهران،  
 ۱۳۳۶.

دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، زیر نظر محمدرضا نصیری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی،  
 تهران، ۱۳۸۴.

سلمان ساوجی، دیوان، تصحیح عباسعلی وفايي، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.  
 صبا، محمد مظفر حسین، روز روشن، تصحیح محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، کتابخانه رازی، تهران، ۱۳۴۳.  
 طباطبایی، محمد، فهرست مختصر نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه، موزه و  
 مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.

عباسی، منظور احسن، تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیه، پنجاب پبلک لائبریری، لاهور، ۱۹۶۳-  
 ۱۹۶۶.

عراقی، فخرالدین ابراهیم، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، سنایی، تهران، ۱۳۳۸.  
 قاطعی هروی، مجمع الشعراء جهانگیرشاهی، تصحیح محمد سلیم اختر، مؤسسه تحقیقات علوم آسیای  
 میانه و غربی، کراچی، ۱۹۷۹.

کامی قزوینی، علاءالدوله، نفایس المآثر، تصحیح سعید شفیعیون، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس  
 شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۵.

گوپاموی، محمد قدرت‌الله، نتایج الافکار، تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، مجمع ذخائر اسلامی، قم، ۱۳۸۷.  
 علی بدخشی، لعل‌بیگ، ثمرات القدس من شجرات الأوس، تصحیح سید کمال حاج‌سیدجوادی،  
 پژوهشکده علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۶.

شار، خان‌بابا، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.  
 منزوی، احمد (۱)، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و  
 پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵.

- \_\_\_\_\_ (۲)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۵۹.
- نسیمی، محمد اقبال، تذکرهٔ اولیای سند، کراچی، ۱۹۹۷.
- نورعلی‌شاه، دیوان، تصحیح سید محمد میرکمالی، کتابفروشی میرکمالی، تهران، ۱۳۷۴ ق.
- نوشاهی، عارف (۱)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۶.
- \_\_\_\_\_ (۲)، کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ‌شده در شبه‌قاره، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۱.
- وبگاه کتابخانهٔ ملی (<http://dl.nlai.ir/UI/b6fbd39b-80d4-4d92-ad34-d288131abb8b/Catalogue.aspx>)

Arberry, A. j., *Catalogue of the library of the India Office*, Vol. II, pt. VI, 1937.

Ethe, hermann, *Catalogue of Persian manuscripts in the library of the India Office*, V1, Oxford, 1903.

Ivanow, wladimir, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal*, calcvtta, 1924.

Muhammad ashraf, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung musum and library*, V5, Hyderabad, 1969.

Sprenger, Aloys, *A catalogue of the Arabic, Persian and Hindu'sta'ny manuscripts of the libraries of the King of Oudh*, Volume 1, Calcutta, 1854.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی